جلسه 1625

سه شنبه 17/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا حمل عام بر خاص در موارد مخصص منفصل جمع عرفی هست، که ما بیائیم مخصص منفصل را مقدم بر عام بکنیم، و یا جمع عرفی نیست؟

مشهور بین متأخرین این هست که این جمع عرفی است، ولکن وقتی مراجعه می کنیم به کلمات قدماء، احساس می کنیم که قدماء این جمع را عرفی نمی دانستند. مطالبی را از بزرگانی نقل کردیم از جمله سید مرتضی که می گفت: اگر ما ندانیم که عام اول صادر شده و یا خاص، زمان صدور عام و خاص نمی ددانیم چیست کدامیک مقدم بوده و کدامیک مؤخر، ما توقف می کنیم. و اگر بدانیم عام متأخر بوده، عام را ناسخ خاص قرار می دهیم.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب عدّه اینجور فرموده است: «اعلم أنه إذا ورد عام و خاص نظر فی تاریخهما، فإن کان احدهما سابقا کان المتأخر ناسخا، فلو کان المتأخر عاما یکون ناسخا الا أن یدل دلیل علی أنه ارید به ماعدا الخاص، وهذا مما لاخلاف فیه بین اهل العلم».

ایشان فرموده اگر عام متأخر از خاص بود، اگر دلیل وقرینه خاصه ای داریم بر اینکه از این عام اراده نشده عموم، حرفی نیست، و الا این عام ناسخ آن خاص قبلی است. واین مورد اختلاف نیست بین اهل علم. و اگر این خاص متأخر باشد از عام، این خاص ناسخ عام است، یعنی تا حالا حکم طبق عام بوده، از این به بعد حکم طبق این خاص هست.

بعد فرموده اگر تاریخ صدور عام و خاص معلوم نباشد در این صورت تخصیص می زنیم عام را به سبب آن خاص، چون باید کلام حکیم را تا می توانیم به آن عمل کنیم و الغاء نکنیم کلام او را، اگر ما خطاب عام را تخصیص بزنیم به این دلیل خاص، به هر دو خطاب عمل کرده ایم، هم به خطاب خاص عمل کرده ایم و هم به خطاب عام فیماعدا التخصیص. الذی یدل علی صحة ذلک أنّ من حق مَن ثبت أنه حکیم أن لایلغی کلامه إذا امکن حمله علی وجه یفید، فمتی أوجبنا استعمال العام لأدّی الی الغاء الخاص. اگر ما به عموم عام عمل کنیم از این الغاء خطاب خاص لازم می آید و این درست نیست. ومتی استعملنا الخاص لم یوجب طرح العام بل یوجب حمله علی غیر الخاص. ولایجوز الحکم فیهما بالتعارض. حق نداریم بگوئیم عام و خاص با هم تعارض می کنند، چون این منجر می شود به ابطال احد الخبرین، با اینکه می شود حمل کرد آن را به وجه ممکن.

می بینید در جائی هم که زمان صدور عام و خاص معلوم نیست، از باب جمع عرفی را تخصیص نزد به آن خاص، بلکه از باب اینکه تا می شود باید به کلام حکیم عمل کرد وآن را الغاء نکرد.

سؤال: شاید نکته جمع عرفی همین است؟ جواب: این چه نکته جمع عرفی ای است که اگر بدانیم خطاب عام متأخر است او را ناسخ خطاب خاص قرار بدهیم و اگر بدانیم خاص متأخر است او را ناسخ خطاب عام قرار بدهیم. اگر زمان صدور هیچکدام را نمی دانیم و متقدم و متأخر از اینها معلوم نیست، از باب اینکه کلام حکیم را نباید طرح کرد و تا می شود به آن عمل کرد ما به هر دو خطاب عمل می کنیم اینکه جمع عرفی نیست. جمع تبرعی هم اگر شد شیخ طوسی ابائی ندارد، جمع تبرعی کنیم بین دو خطاب تا هیچکدام از این دو خطاب الغاء نشود، مثل ثمن العذرة سحت و ثمن العذرة لا بأس به، از باب اینکه الجمع مهما امکن اولی من الطرح ولو جمع، جمع تبرعی باشد حمل کنیم ثمن العذرة سحت را بر عذره غیر مأکول اللحم، و ثمن العذرة لا بأس به را بر عذره مأکول اللحم، همان کاری که شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار انجام می دهد. این ربطی به جمع عرفی ندارد.

سؤال: اصلا موردی داریم که خود شیخ طوسی مثلا عام را ناسخ خاص گرفته باشد؟ جواب: شیخ طوسی در اول استبصار و اول بحث حجیت خبر واحد در عدة الاصول یک کلامی دارد که مرحوم شیخ انصاری استظهار کرده است که ایشان در عام و خاص اعمال مرجح می کند. می گوید که اگر راوی خطاب عام اعدل بود ما خطاب عام را مقدم می کنیم و خطاب خاص را طرح می کنیم. حالا ما خیلی اصرار نداریم که این برداشت شیخ انصاری از کلام شیخ طوسی درست است که راوی خطاب عام اگر اعدل بود در اینجا اخذ به خبر اعدل می کنیم و خبر خاص را که راوی اش عادل هست طرح می کنیم. خب همان مطالبی که در عدة الاصول گفت برای ما کافی است که گفت عام اگر متأخر باشد ناسخ خاص است، ولی اگر زمان صدور هیچکدام معلوم نیست عام را تخصص می زنیم به سبب آن خاص از باب اینکه الجمع مهما امکن اولی من الطرح، نه از باب جمع عرفی. در فقه هم بر همین اساس مشی کرده است.

علامه حلی در کتاب مبادئ الاصول ص 234 فرموده: إذا کان احد الدلیلین اعم من الآخر کان الخاص المتأخر ناسخا للعام المتقدم، والعام المتأخر ناسخا للخاص المتقدم عند الحنفیة. اگر عام متأخر بود حنفیه می گویند این عام متأخر ناسخ خاص متقدم است. ولی شافعیه می گویند باید این عام متأخر را تخصیص بزنیم به سبب آن خاص متقدم. وإن وردا معا خُص العام بالخاص اجماعا. اما اگر مقارن با هم صادر شدند اجماع داریم که عام را تخصیص بزنیم به آن خاص. وإن کان احدهما معلوما والآخر مظنونا قدم المعلوم، اگر یکی از این دو خطاب معلوم الصدور است خطاب دیگر مضمون الصدور است، ما باید به خطاب معلوم الصدور عمل کنیم. یعنی اگر خطاب عام معلوم الصدور بود و خطاب خاص مظنون الصدور، ما باید به خطاب عام اخذ کنیم و خطاب خاص را طرح کنیم. مگر اینکه همزمان از شارع صادر شده باشد، والا اگر در دو زمان باشند، خطاب عام قطعی الصدور باشد وخطاب خاص ظنی الصدور، ما باید به خطاب عام عمل کنیم و خطاب خاص را طرح کنیم.

می بینید اینجا هم علامه حلی با اینکه یک مقدار نزدیک شده به بحث جمع عرفی تخصیص عام به دلیل خاص، ولی باز اختلاف زیادی دارد با این نظر متأخرین. و در عام متأخر هم نظر خاصی ارائه نداده است، فرموده حنفیه قائل به نسخ هستند که این عام متأخر ناسخ خاص متقدم هستند، شافعیه قائل به تخصیص عام متأخر هستند با آن خاص متقدم. اما اینکه نظر خود علامه حلی چیست، ظاهرا متوقف است و الا اظهار نظر می کرد.

این راجع به کلمات قدماء.

اما کلمات متأخرین:

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرموده است: ممکن است ما منع کنیم از این ادعاء که برخی مطرح می کنند که سیره قطعیه داریم بر حمل عام بر خاص. کدام سیره قطعیه بر حمل عام بر خاص داریم؟ آیا سیره بر این بود که عام را تخصیص می زدند به خاص منفصل؟ از کجا؟ اگر سیره بود که این مطلب بر شیخ الطائفة شیخ طوسی مخفی نمی ماند.

این هم فرمایش شیخ عبدالکریم حائری در انکار سیره قطعیه بر تخصیص عام به مخصص منفصل.

از خود روایات گاهی استشمام می شود که بین عام و خاص تعارض می دیدند نه جمع عرفی. در روایت ابن مهزیار آمده: قرأت فی کتاب لعبد الله بن محمد الی ابی الحسن علیه السلام: اختلف اصحابنا فی روایاتهم عن ابی عبدالله علیه السلام فی رکعتی الفجر فی السفر. در کتاب علی بن محمد به امام رضا علیه السلام خواندم که نوشته بود اصحاب دو جور روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام راجع به نافله نماز صبح، فروی بعضهم صلّهما فی المحمل و روی بعضهم لاتصلّهما الا علی وجه الارض.

قبل از اینکه جواب امام علیه السلام را بخوانیم من از شما سؤال می کنم: الان روش فقهاء چیست؟ اگر یک حدیث بیاید راجع به نافله نماز صبح بگوید در سفر روی همان محمل نماز بخوان، ویک حدیث بیاید بگوید روی زمین نماز بخوان (بحث سفر هم هست چون فرض این است که این آقا روی محمل است) یعنی از محمل پیاده شو روی زمین نماز نافله فجر بخوان. فقهاء ما می گویند لاتصلّهما علی الارض ظاهر در منع است ظاهر در بطلان نماز نافله فجر است در محمل، و الا قابل حمل بر کراهت که به معنای قلت ثواب است در عبادات هست، مثل لاتصل فی الحمام.به قرینه صلّهما فی المحمل که صریح است در جواز نافله فجر در محمل می آمدید می گفتید از ظهور لاتصلّهما الا علی الارض در حرمت نماز نافله فجر بر محمل رفع ید می کنیم حمل می کنیم آن را بر کراهت. این روایت هم ولو صریح در نهی است ولی صریح در حرمت که نیست، نهی با نهی تنزیهی هم سازگار است.

این جمع که از اظهر موارد جمع عرفی است که خطاب امر یا خطاب نهی را ما بیائیم حمل کنیم بر حکم غیر الزامی. اما امام علیه السلام در جواب فرمود موسع علیک بأیة عملت، که استظهار این شده است که یعنی اینها با هم متعارض هستند اما حکم خبرین متعارضین تخییر است.

این روایت اول جمع عرفی حمل خطاب نهی بود بر کراهت که روشن تر است از جمع عرفی در عام بر خاص.

اما راجع به عام و خاص این روایت دوم را عرض می کنم. در مکاتبه حمیری سؤال می کند از امام راجع به استحباب تکبیر بعد از تشهد اول. سؤال می کند از امام علیه السلام که إن فیه حدیثین، حدیث اول عام هست، می فرماید: إذا انتقل من حالة الی حالة اخری فعلیه التکبیر. این عام است. حدیث دوم این است که إذا رفع رأسه من السجدة الثانیة و کبّر ثم جلس ثم قام فلیس علیه فی القیام بعد القعود تکبیر وکذلک التشهد الاول یجری هذا المجری. بحث در این است که بعد از تشهد اول تکبیر بگوئیم و برخیزیم برای رکعت سوم یا تکبیر نگوئیم؟ در این توقیع حدیث اول عام است، إذا انتقل من حالة الی حالة اخری فعلیه التکبیر. به عمومش شامل قیام الی الرکعة الثالثة هم می شود. حدیث دوم خاص است، در خصوص تشهد اول که تمام می کند می خواهد برخیزد می گوید لیس علیک تکبیر. إذا رفع رأسه من السجدة الثانیة و کبّر ثم جلس ثم قام فلیس علیه فی القیام بعد القعود تکبیر وکذلک التشهد الاول یجری هذا المجری. خب امام علیه السلام نفرمود ما حمل عام بر خاص می کنیم و تخصیص می زنیم عموم حدیث اول را که گفت إذا انتقل من حالة الی حالة اخری فعلیه التکبیر را، می گوئیم الا بعد تشهد الاول وقبل القیام الی الرکعة الثالثة. بلکه امام اینجور فرمود: بأیهما اخذت من جهة التسلیم کان صوابا. به هر کدام از این دو حدیث اخذ کنی از باب تسلیم در برابر احادیث اهل بیت کار درستی است.

پس این شبهه تقویت می شود که امام علیه السلام نفرمود نخصص العام بهذا الخاص، بلکه فرمود بأیهما اخذت من جهة التسلیم کان صوابا.

سؤال وجواب: یعنی از باب تخییر بین حدیثین متعارضین به هر کدام از این دو حدیث عمل کنی از باب تسلیم در برابر احادیث اهل بیت مانعی ندارد. که نظر مشهور در خبرین متعارضین این هست که بعد از فقد مرجحات مکلف مخیر هست در اخذ به هر کدام.

سؤال وجواب: بأیهما اخذت من جهة التسلیم کان صوابا، این ظاهرش این است که به هر کدام از این دو حدیث اخذ بکنی اشکالی ندارد. نه اینکه واجب که نیست مستحب است، مستحب را می شود ترک کرد. اینکه توجیه این حدیث است اما معنای حدیث که این نیست.

در جواب از این اشکال برخی از بزرگان راه حلی ارائه داده اند. گفته اند ما بیائیم تفصیل بدهیم بین روایات مقام تعلیم و روایات مقام افتاء.

اولین کسی که ما دیدیم این تفصیل را مطرح می کند مرحوم آمیرزا مهدی اصفهانی است در کتاب المعاریض و التوریة. ایشان که از شاگردان دوره اول مرحوم نائینی بود و البته مبانی اش با مبانی مرحوم نائینی مقداری اختلاف دارد در کتاب المعاریض و التوریة اینجور می گوید: اول ما یعرف الفقیه عند التأمل فی الاحادیث أنها مشتملة علی التعلیم و الافتاء. اولین چیزی که فقیه بعد از تأمل در احادیث می فهمد این است که احادیث ما دو قسمند احادیث تعلیمیه و احادیث افتائیه. احادیث تعلیمیه آن احادیثی است که امام علیه السلام کبریات و کلیات را به فقهاء اصحابش القاء می کرد برای تعلیم آنها. احادیث افتائیه احادیثی بود که امام علیه السلام در مقام بیان وظیفه فعلیه مراجعین که بسیاری از آنها عوام بودند حکم فعلی آنها را بیان می کرد. ایشان فرموده است این اختصاص به ائمه علیهم السلام هم ندارد. این مقام افتاء وتعلیم در غیر شارع هم مطرح است. فرموده طبیب گاهی در کلاس درس سخن می گوید و گاهی در مطب. وقتی در کلاس درس سخن می گوید قواعد کلیه اش را به شاگردانش که آنها هم می خواهند طبیب بشوند القاء می کند. ولی وقتی می آید به مطب به عوام الناس آنچه را که وظیفه فعلیه آنهاست در مقام علاج بیان می کند. سیره در مقام تعلیم بر این است که اعتماد می کنند بر مخصص منفصل.

اینطور نیست که این استاد که پزشک است صبح تا ظهر می رود دانشگاه و به شاگردانش درس طب می گوید در یک جلسه تمام استثنائات و مخصصات یک قاعده پزشکی را بیان کند. و الا هم خودش گیج می شود و هم شاگردانش. بلکه امروز می آید قاعده را می گوید، جلسات بعد که چه بسا فاصله هم می افتد بین آن و بین جلسه امروز، می آید تبصره ها و استثناءها را می گوید. این روش متعارف است.

بله در مطب مستهجن است که بخواهد یک عام یا مطلقی را به یک بیمار بگوید، و مخصص یا مقید آن را به همین بیمار در مجلس دیگری بگوید تا چه برسد به اینکه اعتماد کند بر ذکر مخصصها توسط یک پزشک دیگر. این مستهجن است.

امام علیه السلام هم دو مقام دارد. امام علیه السلام در حال تدریس فقه که زراره و محمد بن مسلم پای درس اینها می نشستند، خب امام یک روز القاء کلیات می کند به اینها. روزهای دیگر مخصص ها را ذکر می کند. خب این مخصص ها منفصل هستند، ولکن این یک روش متعارف است. و تا زمینه ذکر مخصص منفصل تمام نشده اصلا نمی توانند اصحاب به آن عام عمل کنند. باید منتظر بمانند ببینند امام در جلسات بعد مخصص منفصل می فرمایند یا نمی فرمایند.

شما الان خودتان عروه را که مطالعه می کنید نباید همان مسأله اول را ببینید عروه را ببندید. باید تا آخر باب نگاه کنید، شاید تا آخر باب بگوید و یستثنی من ذلک امور.

امام علیه السلام در مقام تعلیم نوعا قواعد کلیه می گویند، لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال الاکل و الشرب والنساء، بعد مخصصهایش را هم ذکر می کنند که قیّ یفطر الصوم، الکذب علی الله و رسوله یفطر الصوم و هکذا.

یا مثلا در روایت موسی بن بکر هست که به امام صادق علیه السلام عرض کردم الرجل یغمی علیه، امام علیه السلام فرمود الا اخبرک بما ینتظم هذا و اشباهه؟ کلما غلب الله علیه من امر فإنه اعذر لعبده. این مقام تعلیم است. قاعده کلیه می گوید.

یا در مرسله یونس می گوید: إن رسول الله صلی الله علیه وآله سنّ فی النساء ثلاث سنن، راجع به حیض زنان سه قاعده بیان کرد که هیچ زنی از یکی از این سه قاعده مستثنی نیست. این می شود مقام تعلیم.

اما روایات مقام افتاء. اصلا عقلائی نیست و مستهجن هست که امام علیه السلام اعتماد کند که عام را به این شخصی که از عوام است و از وظیفه اش سؤال می کند بگوید بعد از مدتها او را در خیابان ببیند بگوید فلانی! یک مخصصی برای آن عام هست ذکر کنم. خب او هم می گوید یابن رسول الله حالا وقتشه؟! آنوقتی که ما سؤال کردیم وظیفه مان را بدانیم برویم عمل کنیم عام را به ما بیان کردی ما را به خلاف واقع انداختی. اصلا اگر بنا بود ائمه علیهم السلام در روایات مقام افتاء اعتماد بکنند بر مخصص منفصل این در تاریخ ثبت می شد، و اصحاب و شیعیان دیگر اعتماد نمی کردند به عمومات صادره از اهل بیت، بلکه می رفتند فحص می کردند از مخصص منفصل. در کدام تاریخ است که مردم می رفتند فحص می کردند از مخصص منفصل؟

آنوقت میرزا مهدی اصفهانی می گوید نتیجه این تفصیل این است که اگر در روایات مقام افتاء ادات عموم نبود مطلق بود، منصرف است به متعارف. فرض های غیر متعارف را نباید از روایات مقام افتاء به دست بیاوریم.

مثالی بنده بزنم: می آید سؤال می کند فأرة وقعت فی اناء فیه ماء، امام علیه السلام می فرماید اهرق ذلک الاناء. اینکه این اناء به اندازه کر باشد یعنی آنقدر بزرگ باشد که یک آب کر در آن جا بشود متعارف نیست. اما کسانی مثل آقای خوئی می گویند نه، اناء شامل او هم می شود، و اصلا بوده، در خانه امراء وسلاطین از این اناءهای بزرگ بوده که در آن یک شتر هم درستی می انداختند و می پختند. خب برفرض بوده اما اینکه متعارف نیست. ولذا مرحوم میرزا مهدی اصفهانی فرموده روایات مقام افتاء ناظر به متعارف است شامل فرض های غیر متعارف نمی شود.

آقای سیستانی هم که این تفصیل را پسندیده اند فرموده اند: راجع به عمومات کتاب که ما آنها را قابل تخصیص می دانیم، چون ائمه علیهم السلام مفسر کتاب کریم هستند، ائمه علیهم السلام مبین کتاب کریم هستند. لذا ما راجع به روایات بحث می کنیم. راجع به روایات واقعا این تفصیل درست است. روایات مقام تعلیم که امام علیه السلام کبریات وقواعد کلیه را به اصحاب تعلیم می دادند، مخصص منفصل و اینها در آنجا مطرح است. همانی که در روایات آمده است که علینا الغاء الاصول و علیکم التفریع. اما روایات مقام افتاء نه، اصلا امام نگاه می کرده به حال طرف وشرائط سائل را نگاه می کرده است، ولذا گاهی بر اساس شرائط او جواب می داده است. اینجا اصلا معنا ندارد و مستهجن است بگوئیم امام علیه السلام جواب عام می دادند و مخصص منفصلش را بعد از مضی وقت حاجت یا به همین سائل می گویند یا به یک سائل دیگر، یا امام دیگر مخصص منفصلش را بگوید. اینها اصلا مستهجن است.

بعد ایشان می گویند برخی از روایات مقام افتاء را ذکر می کنیم:

روایت اول: روایت سلمة بن محرز است. قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل وقع علی اهله قبل أن یطوف طواف النساء، می گوید از امام پرسیدم شخصی قبل از طواف نساء جمع کرده است. امام علیه السلام فرمود لیس علیه شیء، کفاره ندارد. می گوید آمدم بیرون اصحاب را دیدم گفتم امام اینجور فرمود. اصحاب گفتند اتقاک، حضرت از تو تقیه کرده است، هذا میسّر قد سأله عن مثل ما سألت فقاله له علیه بدنة. سلمة بن محرز می گوید سریع برگشتم خدمت امام علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله من االان رفتم به اصحاب حدیث شما را نقل کردم آنها گفتند شما از من تقیه کردی، به میسر جواب دیگری دادی، به او گفتی علیک بدنة؟ حضرت فرمود إن ذلک کان بلغه فهل بلغک؟ میسر می دانست جماع قبل از طواف نساء حرام است به او گفتم علیک بدنة، تو هم می دنستی؟ قلت لا، گفتن نه من جاهل بودم، قال لیس علیک شیء. جواب همین است که به تو دادم، لیس علیک شیء.

یعنی حساب کرد سلمة بن محرز آدمی نیست که عالما عامدا بخواهد خلاف شرع مرتکب بشود، ولذا فرمود لیس علیک شیء.

این روایت مقام افتاء است که امام علیه السلام حالات راوی را در نظر گرفته است.

سؤال وجواب: اصلا ما باید دقت کنیم روایات مقام افتاء در آنها اطلاق وعموم که مخصص منفصل ومقید منفصل بعدا ذکر بشود نیست. اشتباه کردیم که ما فکر کردیم لیس علیک شیء اعم است از اینکه سائل عالم باشد یا جاهل. امام علیه السلام دید سائل عالم نبود جاهل به حکم بود اینجور فرمود.

روایت دوم: خالد بیاع القلانس می گوید سألت اباعبدالله علیه السلام عن رجل أتی اهله و علیه طواف النساء. کسی قبل از طواف نساء جماع کرد. امام علیه السلام فرمود علیه بدنة، می گوید جاءه آخر فقال علیک بقرة، ثم جاءه آخر فقال علیک شاة. فقلت بعد ما قاموا اصلحک الله کیف قلت علیه بدنة، چرا به من فرمودی علیه بدنة به دومی فرموده علیک بقرة به سومی فرمودی علیک شاة؟ فقال انت موسر، تو راجع به خودت سؤال می کردی و تو هم پول داری، برای همین گفتم علیه بدنة. آن دومی متوسط الحال بود گفتم علیک بقرة، سومی فقیر بود گفتم علیک شاة.

روایت سوم: صحیحه معاویة به عمار: می گوید به امام عرض کردم نمازهای روز را در سفر در شب قضاء بکنم؟ فقال نعم. اسماعیل بن جابر همین سؤال را مطرح کرد امام علیه السلام فرمود لا. اسماعیل بن جابر گفت یابن رسول الله به من می گوئید لا و به معاویة بن عمار گفتید نعم؟ امام علیه السلام فرمود إن ذلک یطیق، معاویة به عمار جوان وسر حال است او طاقت دارد قضاء کند و انت لاتطیق. معاویة بن عمار ولو از خواص است ولی گاهی خواص هم از وظیفه فعلیه شان سؤال می کنند او هم می شود مقام افتاء. تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا.